پیشخوان

گزارشی از واپسین روزهای خدمت شهید آیت‌الله سیدابراهیم رئیسی

«راز پرواز» در آیینه روایتی نزدیک

■ سمانه صادقی

روزهایی که بر ما می‌گذرد، تداعی‌گر دومین سالروز شهادت رئیس‌جمهور فقید کشورمان آیت‌الله دکتر سید ابراهیم رئیسی است. هم از این روی بازخوانی حالات و ویژگی‌های آن بزرگ در واپسین روزهای حیات و خدمت، به هنگام و مغتنم می‌نماید. اثری که هم اینک در معرفی آن سخن می‌رود، گزارشی از ۴۰ روز آخر حیات رئیس‌جمهور شهید را در بر دارد. «راز پرواز» خاطرات و مشاهدات مهدی مجاهد معاون سابق پیگیری‌های ویژه دفتر رئیس‌جمهور را در بر دارد، به همت محمدمهدی اسلامی تنظیم و تبویب شده و انتشارات سوره مهر آن را روانه بازار کتاب ساخته است. تارنمای ناشر در توصیف مضمون و محتوای این گزارش خواندنی، به نکات پی آمده اشارت برده است:

«کتاب راز پرواز به قلم مهدی مجاهد، یک گاهشمار دقیق و متمرکز از ۴۰ روز پایانی حیات حضرت آیت‌الله سیدابراهیم رئیسی است. این اثر خواننده را به بطن وقایع می‌برد، زیرا نویسنده در جایگاه معاون پیگیری‌های ویژه دفتر رئیس‌جمهور، مشاهدات خود را بی‌واسطه ثبت کرده است. روایت از نقطه عطف عملیات وعده صادق آغاز می‌شود و به جای ارائه تحلیلی کلی، بر جزئیات تصمیم‌ها، حالات روحی و تعاملات روزمره در این بازه زمانی پرتنش تمرکز می‌کند. کتاب، یک سند روایی از مشاهدات نزدیک است که به دنبال ترسیم فضای حاکم بر دفتر و شخص رئیس‌جمهور در مواجهه با رخدادهای پی‌درپی می‌باشد. فصول ابتدایی، به تشریح فضای کاری پس از عملیات نظامی ایران و پیش از سفر سرنوشت‌ساز می‌پردازد. مسائلی مانند شرط‌گذاری برای تشکیل جلسات، پیگیری‌های

۲۸ اردیبهشت ۱۴۰۳. شهید آیت‌الله سیدابراهیم رئیسی، در حاشیه دیدار با مردم نوشهر

مربوط به مسائل اقتصادی همچون حذف جذابیت یورویی و بیتوته در مناطق عملیاتی، تصویری از سبک مدیریت و اولویت‌های کاری او در آن روزها ارائه می‌دهد. در کنار این وقایع رسمی، برش‌هایی از دیدارهای مردمی و لحظات شخصی، مانند بوسه بر چادر مادر شهید گنجانده شده تا ابعاد فردی شخصیت او نیز در کنار مسئولیت‌هایش به تصویر کشیده شود. این خاطرات تلاشی برای ثبت جزئیاتی است که معمولاً در گزارش‌های رسمی خبری نادیده گرفته می‌شوند. در ادامه کتاب، ریتم روایت تغییر می‌کند و به یک گزارش لحظه‌به‌لحظه از آخرین مأموریت تبدیل می‌شود. از نماز آخر در کنار مردم تا جزئیات آخرین پرواز و سپس دقایق و ساعات پرالتهاب پس از آن همه چیز با دقت یک ناظر حاضر در صحنه ثبت شده است. فصل‌هایی مانند تماس‌های بی‌حاصل، آدرس‌های غلط و تقاضای کمک از اهالی معدن، آشفتگی و نگرانی در ساعات اولیه پس از حادثه را به خوبی منتقل می‌کند. این بخش از کتاب، گزارشی مستند از فرآیند جست‌وجو، از اولین مشاهدات بالگرد تا مرحله دشوار شناسایی پیکرهاست و به شرح فنی و میدانی چگونگی بروز حادثه نیز می‌پردازد. راز پرواز یک یادداشت‌برداری دقیق از یک دوره ۴۰ روزه است که با یک خبر اندوهبار به پایان می‌رسد. این اثر برای مخاطبانی که به دنبال درک وقایع منتهی به سانحه اردیبهشت ۱۴۰۳ از منظر یکی از نزدیک‌ترین افراد به رئیس‌جمهور هستند، روایتی دست اول و پر از جزئیات فراهم می‌آورد و به عنوان یک منبع وثیق در این حادثه، حائز اهمیت است. به ویژه که در این روزها، بسیاری از آنان که وقایع سیاسی را پیگیری می‌کنند، در پی خواندن گزارش موثق از چند و چون این حادثه هستند...»

نمایی از شهر بیت‌المقدس پیش از اشغال از سوی انگلستان

نظری به مسئله فلسطین از دریچه دینی و فرادینی در آیینه نگاه عبدالرحمن فرامرزی

تهدیدات اسرائیل و پایین دستی‌هایش از دهان آنان بزرگ‌تر است!

■ پروین قائمی

مجموعه صفحاتی که از امروز و تحت عنوان «قصه فلسطین» به شما تقدیم می‌شود، نمایانگر نگاه نخبگان ایرانی به مقوله اشغالگری اسرائیل از بدو تأسیس این کشور است؛ بدون آنکه ضرورتاً درصدد تأیید اندیشه و عمل این چهره‌ها در دیگر حوزه‌ها باشد. در آغاز این گام و مقال پی آمده، دیدگاه‌های عبدالرحمن فرامرزی، نویسنده و روزنامه‌نگار ایرانی در این فقره طرح و بازخوانی شده است؛ امید آنکه علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■■■

طرح مسئله

برخلاف تصور عامه، اعتراض نسبت به عملکرد رژیم‌صهیونیستی، پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران شکل نگرفته و در تاریخ معاصر ایران سابقه‌ای دیرینه دارد. این اعتراضات منحصر به علما و روحانیان نیست و بسیاری از روشنفکران و نویسندگان دوره پهلوی نیز علیه این رژیم غاصب قلم‌فرسایی کرده‌اند. نویسنده بر آن است تا مسئله اسرائیل را از منظر چهره‌هایی که آرای آنان در این زمینه کمتر مطرح شده، بررسی کند تا این موضوع صرفاً از جنبه ایدئولوژیک مورد خوانش و بازبینی قرار نگیرد. این امر مشخص می‌کند که در طول زمان، هر آن کس که بهره‌ای از شرف و انسانیت داشته، نسبت به مظالم اسرائیل غاصب اعتراض کرده و طبیعتاً از سوی رژیم دست نشانده پهلوی نیز به همان نسبت مورد توبیخ و حتی آزار قرار گرفته است.

پیشینه دشمنی اسرائیل با ایران

صهیونیست‌ها هرساله جشنی به نام «پوریم» را در اسرائیل برگزار می‌کنند که سالروز کشتار ایرانی‌ها به دست استر و عموی اوست. آنها چون تمدن و جمعیت ندارند، همواره در طول تاریخ با کشورهای متمدن مشکل داشته و سعی کرده‌اند تا در قلمرو ایشان نفوذ کنند. آنان بر این باورند که چون بیت‌المقدس محل ظهور حضرت سلیمان بوده، باید معبد سلیمان مجدداً ساخته شود تا «ماشیح» (منجی نهایی) ظهور و تمام غیریهودیان را نابود کند! اسرائیلی‌ها با همین بهانه در زیر مسجدالاقصی به حفاری پرداخته و در حال نابودی بسیاری از بناها و آثار اسلامی هستند. از سوی دیگر مسلمانان و از جمله ایرانیان، اشغال قبله اول خویش و اخراج مسلمانان فلسطین از وطن خود را برنمی‌تابند و هم از این روی، بر آزادی این کشور تأکید دارند. دشمنی اسرائیل با ملت ایران، ریشه عمیق تاریخی و ایدئولوژیک دارد و قابل حل نمی‌نماید. سوگمندانه علل دشمنی اسرائیل با ایران، به درستی برای بخشی از مردم تبیین نشده و شماری از ایشان، همچنان علل اصلی دشمنی اسرائیل با کشورشان را نمی‌شناسند! رژیم‌صهیونیستی با غصبِ حقوق انسان‌ها، تجاوزگری، جنایت، ایجاد شبکه تروریسم دولتی و نادیده گرفتن قوانین بین‌المللی، نظام عالم را به هم ریخته و در بین کشورهای اسلامی بذر واگرایی و تفرقه پاشیده است. بنابراین رویارویی نظام جمهوری اسلامی با اسرائیل، ریشه در ماهیت غاصبانه، جعلی و غیرانسانی این کشور دارد و براساس وجدان انسانی، نمی‌توان چشم بر ظلم‌ها و جنایت‌های آشکار این رژیم به مردم فلسطین و لبنان بست و مانند بسیاری از کشورها سکوت اختیار کرد.

عبدالرحمن فرامرزی، نمادی از سابقه مخالفت با رژیم صهیونیستی در ایران

این قلم در نخستین بررسی خویش در موضوع یادشده، به مقاله «من از تکرار تاریخ می‌ترسم» در شماره ۲۵۳مجله یغما در مورخه مهر ۱۳۴۸ می‌پردازد که طی آن عبدالرحمن فرامرزی به پرسش‌های یک یهودی صهیونیست در این زمینه پاسخ داده است. با این حال پیش از بازخوانی مقاله، اشاره‌ای به زندگینامه وی خواهم داشت، زیرا نامبرده با وجود برخورداری از شهرتی درخور در طول حیات، برای مخاطب امروز چندان شناخته شده نیست.

عبدالرحمن فرامرزی، روزنامه‌نگاری پرسابقه، نویسنده‌ای صاحب سبک و سیاستمداری شناخته بود. وی کوچک‌ترین فرزند شیخ عبدالواحد فرامرزی است که در سال ۱۲۷۶ه‍.ش دیده به جهان گشود. پدرش روحانی‌ای سرشناس، سخنور و هنرمند بود. عبدالرحمن در کودکی، تلاوت قرآن را با تجوید و الفبا را نزد پدر آموخت. با شروع جنگ جهانی اول و هجوم انگلیسی‌ها، شیخ عبدالواحد، فرزند پنج ساله خود عبدالرحمن را همراه برادرش احمد - که چند سالی بزرگ‌تر بود- برای تحصیل به بحرین فرستاد. عبدالرحمن تحصیلات مقدماتی خود را در بحرین به پایان رساند و مقاله‌نویسی را از عنفوان جوانی شروع کرد. با نشریات «استخر» و «عصرآزادی» شیراز و اندکی بعد با نشریات «الاهرام» و «المقطم» مصر و به زبان عربی همکاری داشت و سیاست‌های ضدملی و ضداسلامی انگلیس را به باد انتقاد گرفت تا جایی که انگلیسی‌ها او و برادرش را به سریلانکا تبعید کردند، اما آن دو گریختند و از طریق قطر، خود را به بوشهر رساندند! آنها سپس به شیراز و تهران رفتند. احمد در تهران به استخدام کتابخانه مجلس شورای ملی در آمد و عبدالرحمن در «دارالمعلمین» و «دارالفنون»، دبیر ادبیات فارسی و عربی شد. او همزمان برای روزنامه‌های «اقدام»، «شفق سرخ» و «ستاره ایران» مقاله می‌نوشت. در سال ۱۳۰۶، با همکاری برادرش مجله ادبی-اجتماعی «تقدم» را منتشر کرد که پس از ۱۱ شماره به محاق تعطیل رفت.

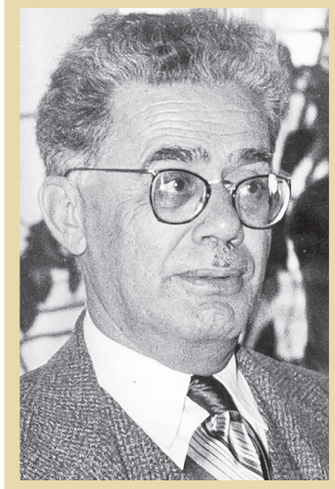

عبدالرحمن فرامرزی

عبدالرحمن فرامرزی در پاسخ به نامه یک یهودی صهیونیست: «شما تهدید کرده‌اید که اگر عرب‌ها در این تعصب و ستیز باقی بمانند، ممکن است قضیه مسجدالاقصی در کعبه هم تکرار شود! این جمله نه تنها برای دهان شما بزرگ است، بلکه از دهان رؤسای دول نیرومندی هم که شما روی شاخ ایشان نشسته‌اید، بزرگ‌تر است. آنجا خانه خداست، حضرت ابراهیم(ع) برای پرستش خدا ساخته و تا روز قیامت باقی خواهد ماند...»

فلسطین مال کیست؟

فرامرزی در بخشی از مقاله مفصل خود، در پاسخ به پرسش یکی از خوانندگان یهودی که می‌پرسد: «فلسطین مال کیست؟»، می‌نویسد: «مال مردم فلسطین. چه مسلمان باشند، چه یهودی و چه مسیحی و چه زردشتی یا حتی بت‌پرست. اینهایی که در فلسطین حکومت تشکیل داده‌اند، فلسطینی نیستند. گلدامایر امریکایی است و وزرای او هر کدام اهل کشوری هستند که قریب نیم قرن تحت حمایت توپ و طیاره و تانک انگلیسی‌ها به آنجا مهاجرت کرده‌اند. من قبول دارم که فلسطین مال سلیمان، داود، یعقوب، اسحاق و بعد از ایشان، مال اتباع و پیروان ایشان است. مسلمانان و مسیحیان فلسطین، همان اتباع آن پیامبران بزرگوار هستند. ممکن هم است که از نسل ایشان باشند. یهودی ماندن شما، دلیل نیست که آنجا تنها متعلق به شما باشند. اگر حقیقتش را بخواهید، یهودیت شما ناقص است. شما باید به تمام پیغمبران اولاد ابراهیم چه پیش از موسی و چه بعد از او ایمان بیاورید تا یهودی کامل باشید. فرض کنید کسی به ابراهیم ایمان می‌آورد، ولی به اسحاق یا یعقوب یا موسی ایمان نمی‌آورد، آن وقت خانه ابراهیم تنها ارث او می‌شد؟! پس ایمان نیاوردن شما به عیسی و محمد، دلیل نیست که شما به جایگاه پیغمبران مرسلی ـ که پیغمبران ما نیز هستند ـ احق و اولی باشید. به‌علاوه مردم فلسطین اصلاً هر چه بوده‌اند، بعد مسلمان شده‌اند؛ مثل ما که اول زرتشتی بودیم و حالا مسلمان شده‌ایم. آیا روا می‌دانید که زرتشتیان هند بیایند و مرا از خانه خود و شما را از خانه خویش بیرون کنند که یک وقتی مردم ایران زرتشتی بوده‌اند، در صورتی که زرتشتیان اصلاً ایرانی هستند و یهودیان دنیا همه از نژاد اسرائیل نیستند. اگر نمی‌دانی برو تاریخ ملت خود را بخوان، تا باور نکنی که موشه‌دایان و گلدامایر از نسل حضرت ابراهیم هستند! من شما را تقدیر می‌کنم که برای هم‌مذهبان خود تعصب داشته باشند، ولی از شما انتظار دارم که این حق را به من هم بدهید. من نمی‌دانم چرا یک یهودی باید غیرت مذهبی داشته باشد، ولی یک مسلمان نداشته باشد!...»

من بارها یهودیان ایرانی را از خطر نجات داده‌ام

نویسنده یهودی نامه مورد اشاره، در بخشی از آن خطاب به فرامرزی می‌نویسد: «اما شما جناب آقای فرامرزی! ممکن است به علت زمینه خاص خودتان، کمی ضدیهود تشریف داشته باشید...» اما فرامرزی به وی چنین پاسخ می‌دهد: «ابداً چنین چیزی نیست. یهودیانی که مرا می‌شناسند، می‌دانند که من در مملکت به طرفداری اقلیت‌های مذهبی، مخصوصاً یهودیان معروف هستم. بعد از شهریور ۱۳۲۰ که رضا شاه رفت و نظم این مملکت به هم خورد و یهودیان در محله کلیمی‌ها ترس از تکرار تاریخ داشتند، من پشت رادیو رفتم و خطاب به ملت ایران گفتم: تمام ملت ایران از هر دین و مذهبی، عضو یک ملت و در تمام حقوق با هم متساوی هستند و تفاوت آنها فقط در معابد است. دین مال خداست، در دنیا باید برادروار با هم زندگی کنیم... بعد از آن هرجا کلیمیان مرا می‌دیدند، تشکر می‌کردند. باز بعد از شهریور که برای قضایای فلسطین مرحوم آیت‌الله کاشانی در مسجد شاه میتینگی را به راه انداخت؛ بعضی کلیمی‌ها پیش من آمدند که یهودی‌های محله احساس خطر می‌کنند که مبادا مسلمانان تحت‌تأثیر احساسات از مسجد بیرون بیایند و بریزند و تاریخ اهانت به خر مرحوم شیخ عبدالنبی[1] تکرار شود. من کارتی به مرحوم آیت‌الله نوشتم که دستور بدهند ناطقین یادآور شوند کلیمی‌های ایران، ایرانی هستند و آن یهودیانی که مسلمانان فلسطین را از خانه و لانه‌شان آواره ساخته‌اند، اروپایی هستند و یهودیان ایران در عمل ایشان شرکتی ندارند. مرحوم این دستور را داد و ناطقین نیز یادآور شدند که یهود ایرانی، ایرانی است و هیچ‌کس نباید متعرض ایشان شود. بعد آیت‌الله کارتی به من نوشت که من این دستور را دادم، ولی تو هم به اینها بگو کمکی، عمل خیری در میان این ملت بکنند؛ برای اینکه اینها خیرات این مملکت را می‌برند و عمل خیری برای این ملت نمی‌کنند. خودم نیز همان روزها پشت تریبون مجلس رفتم و گفتم ایرانیان بدانند که فلان کلیمی محله، دکتر وایزمن نیست و شور احساسات آنها را برنیانگیزند که برای جنایاتی که انگلیسی‌ها و دستیاران ایشان در فلسطین کرده‌اند، متعرض هموطنان برادر خویش گردند... چندی بعد از آن یک واعظ شهیر و سخنور بی‌نظیر که بر سر خرید یک قطعه زمین، یک کلیمی او را گول زده بود، قصد داشت که روی منبر به یهودی‌ها حمله کند. بعضی از دوستان یهودی، این را به من گفتند و من از او خواهش کردم که این کار را نکند. او خواهش مرا قبول کرد، ولی چه گلایه‌ای که از اینگونه کلیمی‌ها نکرد. من ایرانی و مسلمانم. اگر یک ایرانی مسلمان بخواهد خانه یک کلیمی مهاجر غیر ایرانی را به‌زور بگیرد، من در حدود قوانین مملکتی، آنچه بتوانم به آن کلیمی مساعدت می‌کنم...»

قضیه فلسطین، قضیه انسانیت است

نویسنده در ادامه پاسخ خویش به یهودی صهیونیست مورد اشاره، در باب ابعاد راندن اعراب از سرزمین خویش در فلسطین، نکات پی آمده را از نظر دور نداشته است: «قضیه فلسطین تنها قضیه مذهب نیست؛ تنها سوزاندن اولین قبله پیغمبر اسلام نیست؛ قضیه انسانیت است. استعمارگران که عمده منافع ایشان در خاورمیانه است، برای اینکه در یک نقطه حساس پایگاه داشته باشند، ۲ میلیون مسلمان را از خانه و لانه خویش آواره ساخته؛ دانه‌دانه یهود را از نقاط مختلف و ملل گوناگون جهان جلب کرده و در فلسطین جا داده‌اند. اگر برای خاطر مسلمانان، این عمل را با یهودیان کرده بودند، من باز مخالف بودم. به قول شما می‌گویند: قشون اسلام فلسطین را از یهود نگرفته‌اند، از رومی‌ها گرفته‌اند و رومی‌ها نیز به دست بخت‌النصر این آب و خاک مقدس را از اسرائیل! امان از کسی که از تاریخ قوم خود خبر ندارد و راجع به آن وارد بحث و جدال می‌شود. نه جانم! رومی‌ها از بخت‌النصر نگرفته‌اند، از یونانی‌ها گرفته‌اند. می‌فرمایند بنابراین اگر تاریخ نیست جز وقایع مکرر، پس چرا از تکرار تاریخ ناراحتید؟ عزیزم، من از تکرار تاریخ می‌ترسم! شما اگر تاریخ یهود را بدانید، می‌دانید که در عرض ۳ هزار و اندی سال، هیچ ملتی در دنیا به قدر ملت یهود تو سری نخورده است. داستان رفتار فرعون مصر با بنی‌اسرائیل، بر همه معلوم است و رفتار وحشیانه مسیحیان با ایشان روی تاریخ را سیاه کرده است. تنها دولت عثمانی و دولت هلند بودند که ایشان را در مملکت خود جا دادند و به واسطه وسعت خاک عثمانی در اروپا و افریقا و آسیا، ایشان جایگاه‌های پهن و درازی یافتند. یکی از داستان‌های خوشمزه این است، یهودیانی که بر اثر فشار و زجر و شکنجه به هلند فرار کرده بودند، به دولت هلند فشار می‌آوردند که اسپینوزا[2]، بزرگ‌ترین فیلسوف و دانشمند عصر خویش را از هلند تبعید کند، زیرا او یهودی بود و به کنیسه نمی‌رفت. خودشان به واسطه تعصب مذهبی زجر می‌دیدند و از روی تعصب مذهبی می‌خواستند بزرگ‌ترین عالم دنیا را زجر بدهند و چون زور نداشتند، این را از دولت هلند می‌خواستند. اینها مال دوره جهل و تعصب خشک و ظلمات و تاریکی بشر بود، اما در دوره تمدن و عصر نور و اعلامیه حقوق بشر نیز از قراری که خود یهودی‌ها می‌گویند، ایشمن به تنهایی ۶ یا ۷ میلیون یهودی را کشته و داستان تنورهای یهودسوزی هیتلر را هیچ وقت فراموش نخواهند کرد...»

من بمیرم، خیالت غیر از این است؟!

پاسخ‌دهنده با دقت در برخی فرازهای نامه مخاطب خویش، در می‌یابد که منطق او و همگنانش تسلیم کامل اعراب در برابر غاصبان اسرائیلی است. از این روی اشارت به این نکته را ضروری می‌شمارد: «مرقوم فرموده‌اید مطمئن باشید که این جنگ و ستیز و خونریزی بین دو ملت یهود و عرب نیست، مگر نتیجه جهل و خودخواهی و غرور و تعصب خشک بعضی از سران عرب که نمی‌خواهند واقعیت‌ها را درک کنند و حقایق را تشخیص دهند... در اینجا دو مطلب است: یکی جهل و غرور و خودخواهی بعضی از سران عرب که من صددرصد تصدیق دارم... و اما واقع‌بینی و تشخیص حقایق یعنی چه؟ یعنی اینکه عرب‌ها بدانند در هر صورت خانه ایشان از دست‌شان گرفته شده و وطن چند هزار ساله ایشان به دست زورمندتر از ایشان افتاده و بزرگ‌ترین نیروی دنیا یعنی امریکا، انگلیس، شوروی، فرانسه و آلمان می‌خواهند که فلسطین وطن قومی یهود باشد. عرب‌ها باید این را بدانند و دست از ستیز بردارند و واقع را بشناسند و تسلیم گردند! من بمیرم، خیالت غیر از این است؟! ظاهراً این طور است، ولی اگر تیزبین باشی، می‌دانی که اسرائیل بسیار کمتر از عرب تیزنگاه و واقع‌بین است. واقع می‌دانید چیست؟ واقع این است که برخلاف طبیعت نمی‌توان کاری کرد. حکومت دو میلیون مردم مهاجر متفرق بر ۱۰۰ میلیون مردم همزبان و هم‌کیش و هم‌نژاد، برخلاف طبیعت است. دهاتی‌های ما می‌گویند: دنیا دمش دراز است! یک سال و ۱۰ سال و ۱۰۰ سال را نمی‌توان میزان بقای ملل قرار داد. در همین فلسطین، صلیبی‌ها ۱۰۰ سال حکومت کردند و دول نیرومند اروپا نیز پشت‌سر آنها بودند تا آخر یک کرد عرب شده، یعنی صلاح‌الدین ایوبی آنها را بیرون ریخت. انگلیسی‌ها ۲۰۰ سال در هند سلطنت کردند، ولی عاقبت هندی‌ها ایشان را بیرون ریختند. انگلیسی‌ها جایی داشتند که وقتی از هند رانده شدند، بروند آنجا زندگی کنند، ولی آن روزی که عرب‌ها اسرائیل را از فلسطین بیرون راندند، به کجا خواهند رفت؟ آن روز است که تاریخ ۳ هزار ساله یهود تکرار خواهد شد....»

می‌ترسم ادامه تاریخ یهود، توسری خوری مجدد آنها در دنیا باشد

یهودی نامه‌نگار به مجله یغما، در بخشی از نبشته خویش، به ناگاه از جلد مظلوم‌نمایی به درمی‌آید و به لحن خویش، قدری پیش‌بینی و تهدید می‌افزاید. امری که از سوی مخاطب، بی‌واکنش نمی‌ماند: «می‌فرمایید: باید به عرضتان برسانم که نه کشتارهای بخت‌النصر نه اعمال ضدانسانی هیتلر و نه جهل و تعصب و دشمنی اعراب، هیچ کدام نمی‌تواند مسیر تاریخ را عوض کنند؛ تاریخ یهود ادامه دارد! من هم باید به عرضتان برسانم، می‌ترسم ادامه تاریخ یهود، همان تاریخ بعد از زمامداری حضرت یوسف (ع) در مصر و بعد از حمله بخت‌النصر به فلسطین و سرگردانی و توسری خوری یهود در دنیا باشد. یکی از افتخارات ایران این است که می‌گویند بهشت اقلیت‌هاست. این راست است، ولی اقلیتی که اکثریت را عصبانی نکند. اقلیتی که اکثریت را عصبانی کرد، ممکن است تاریخ سید ریحان‌الله[3] درباره او تکرار شود. خلاصه بقای دولت اسرائیل در فلسطین، غیرطبیعی و به این جهت غیرممکن است. همیشه دول اروپا و امریکا، نمی‌توانند سلطنت اسرائیل را حفظ کنند و بر فرض اینکه بتوانند، همیشه به اسرائیل در خاورمیانه احتیاج ندارند که او را با قوه قهریه نگاه دارند. همیشه سران با هم نفاق نخواهند داشت، یعنی رژیم حکومت‌ها عوض خواهد شد و سر به معنی امروزی باقی نمی‌ماند. تا ۱۰ سال دیگر، عرب‌ها ۱۳۰ میلیون خواهند شد و حداکثر ملت یهود در فلسطین ۲ میلیون و ۲۰۰ هزار یا بزن بالا و بگو می‌شوند ۳ میلیون. روزی که این رؤسا از بین بروند و ۱۳۰ میلیون عرب یکپارچه شوند و دیگر افسر خائن هم پیدا نشود که اسرار نظامی خود را به شما بفروشد که همه‌جا از نقشه او خبر داشته باشید و سیل را پیش از رسیدن سیل‌بندی کنید و رکن دو ارتش انگلیس نیز رمز ارتش مصر را دست شما نخواهد گذاشت، آن وقت با یک حمله از بین می‌روید. اگر ۳۰ میلیون عرب کشته شوند، چیزی از آنها کم نخواهد شد، ولی اگر ۳ میلیون اسرائیلی کشته شوند، دیگر کسی برای تکرار تاریخ نیز پیدا نخواهد شد. برادر! همسایگان متعصب خود را و از پشت‌سر ایشان ۵۰۰ میلیون مسلمان را عصبانی نکنید و بدانید همانطوری که شما برای یهودیان غاصب فلسطین تعصب دارید، مسلمانان نیز برای مسلمانان مغصوب فلسطین تعصب دارند....»

فرامرزی در بخش دیگری از جوابیه خویش، در پاسخ به تهدید یهودی مزبور به آتش زدن کعبه، وی را اینگونه نواخته است: «شما تهدید کرده‌اید که اگر عرب‌ها در این تعصب و ستیز باقی بمانند، ممکن است قضیه مسجدالاقصی در کعبه هم تکرار شود! این جمله نه تنها برای دهان شما بزرگ است، بلکه از دهان رؤسای دول نیرومندی هم که شما روی شاخ ایشان نشسته‌اید، بزرگ‌تر است. آنجا خانه خداست. حضرت ابراهیم(ع) برای پرستش خدا ساخته و دعا کرده، نسل خدا پرست او آنجا را که پرستشگاه خداست و تا روز قیامت باقی خواهد ماند، آباد کنند و خداوند نیز دعای پیغمبر بزرگ خود را قبول کرده است....»

پاورقی:

۱- این تعبیر ریشه در حکایتی دارد که در آن مریدان یک شخصیت مذهبی (شیخ عبدالنبی)، حتی به حیوان زیر پای او نیز صبغه‌ای قدسی می‌بخشند. این ماجرا که در برخی متون قاجاری و نوشته‌های طنزپردازانی چون علی‌اکبر دهخدا (در چرند و پرند) به اشکال مختلف بازتاب یافته، نمادی است از جهل توده‌ها که به جای توجه به اصل پیام، به حواشی و ملحقات یک جریان یا شخص تمسک می‌جویند. در ادبیات سیاسی، این تعبیر برای ریشخند کردن کسانی به کار می‌رود که به دلیل وابستگی به یک مقام یا قدرت، شأنی کاذب برای خود قائلند.

۲- باروخ اسپینوزا (۱۶۳۲/۱۶۷۷)، فیلسوف نامدار هلندی و از پیشگامان روشنگری، به دلیل نظریه وحدت وجود (پانته‌ایسم) شهرت دارد. او معتقد بود که خدا و طبیعت یکی هستند و جهان نظمی عقلانی و گسست‌ناپذیر دارد. اندیشه‌های او تأثیری ژرف بر تکوین نقد کتاب مقدس و فلسفه مدرن برجای گذاشت.

۳- سید ریحان‌الله موسوی بروجردی (۱۲۸۱ - ۱۳۳۵ ق) از علمای متنفذ عصر قاجار است. تاریخ او در واقع مجموعه‌ای از یادداشت‌های روزانه و وقایع‌نگاری‌هاست که شامل مشاهدات دقیق او از حوادث مشروطه، اوضاع بروجرد و شرح حال معاصرانش می‌شود. این نوشته‌ها به دلیل ثبت ناگفته‌های سیاسی و مذهبی آن دوران از منابع دست‌اول و مهم برای پژوهشگران تاریخ اواخر قاجار محسوب می‌شود.